

نمايشنامه

بنده پ

نویسنده

حمزه حمید

پاییز ۱۳۹۳

شخصیت ها

غلام (آبادانی ، دست فروش ، زندان رفته)

سالم

(لیسانس کشاورزی ، بیکار)

حشم

(روستایی ، شلوغ و پر حرف)

مهندس

(مدیر استخدام ، کت و شلواری ، وسوس)

پرستار

(مغورو ، کمی خشن ، معتاد به تلفن همراه)

منشی اداره (شیک پوش ، لوس ، ادا اطفاری)

گهگاهی یک فرد نقشهایی فرعی دارد

دو دلچک که در انتهای هر پرده بازی بدون کلام دارند

(صحنه اتاق خوابی را نشان میدهد که سه نفر بر روی زمین خوابیده اند ، غلام که قد بلندی دارد وسط خوابیده بشکلی که پاهایش از زیر پتو بیرون زده است)

غلام : حشمت ؟؟؟

حشمت : بله

غلام : سالم

سالم : بله

غلام : پیدارین ؟؟؟

حشمت و سالم : نہجہ

غلام : خوابین ؟؟

حشمت و سالم : نہیں

غلام : خواب و بیداریں ؟؟؟

حشمت و سالم : نہجہ

غلام: پس در چه حالین؟؟؟

حشمت و سالم : نہجہ

غلام: امروز تو دفتر مہنتس خیلی ضایع شدیم، او نم بخاطر یہ زن نہ چھوٹا؟

حشمت و سالم : نہجہ

غلام: ولی خودمونیم، خداییش خیلی خوشگل بود، اگه مونم مدیر بودم هواشو داشتم

حشمت و سالم : نہجہ

غلام: (عصیانی شده و به حالت نشسته بر میگردد) نه و نکمه ، نه صاپون ، نه درد ، چه مرگتونه

سالم : غلام ؟؟؟

غلام : هاااا ، چیه ؟

سالم : حشمت ??

حشمت : بلہجھہ

سالم : من یه فکری کردم

غلام (دوباره دراز میکشد) :

سالم : من خپلی فکر کردم

حشمت: چه فکری کردی

سالم : داشتم به این فکر میکردم که باید فکری کنیم

حشمت: (عصبانی) پ بنال ببینم چه میگی، تو توی روزش نمیتونی فکر کنی، خدا میدونه این موقع شب فکرت کحای که و که کحای

سالم : میگم

غلام : بگووو

سالم : میگم

حشمت : ای خواب به خواب بری ، فکرتو بگو پدرمونو درآوردى ، خسته ایم ، میخوام کپه مرگمونو بزاریم .

سالم : من خیلی فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که چون امروز به نتیجه ای نرسیدیم ما باید ... (خوابش میبرد و صدای خروپفشن بلند میشود)

غلام : ای خاک تو سرت کنن ، مرده شورت ببرن با این فکر کردنت ، میگم حشمت ؟؟؟

حشمت : ای بوم و ننه م هی ، بنال ببینم تو چی میگی

غلام : منم خیلی فکر کردم

حشمت : کی فکر کردی ؟؟

غلام : همین چند دقیقه پیش ، بزار برات بگم

حشمت : لازم نیست ، بگیر بخواب

غلام : یعنی چی ؟ چرانگم ؟ پس من فکرمو به کی بگم ؟

حشمت : چرا نداره ، تو قدت ۳ متره ، از ساعت ۱۰ شب به بعد خوون به مغزت نمیرسه این موقع دیگه تعطیلی ، میشی دراز بی خواص

غلام (عصبانی) : بگیر بتمرگ بزغاله ، کی به کی میگه بی خواص ، بتمرگ بابا

(هرسه خوابیده و صدای خروپفshan برای چند ثانیه بلند شنیده شده و تاریک میشود)

(صحنه روشن شده ، دلکهها بهمراه موزیک وارد شده و بازی خودرا انعام داده و خارج میشوند)

(پرده باز میشود و غلام در صحنه دیده میشود که در حال دستفروشی میباشد)

غلام : بدو که حراجش کردم ، آتیش زدم به مالم ، بدو حراج حراج حراج ، عینک رویون ، کلاه ، دمپایی ابری ، بدو بیا ، (یک نفر رد می شود ، غلام آرام حرف میزند) عرق ورق زرورق ، عرق ورق زرورق ، عرق ورق زرورق ، بفرما داداش

هر چی میخوای و بخوای هست ، هرچی بخوای داریما ، هرچی هر چی ها ، عرق ورق زرورق ، آب شنگولی ،

منگولی ، سیاه ، سفید ، گرد ، زرد ، هرچی بخوای داریم ، فقط لب تر کن ، به من میگن غلام سه سوت

(مشتری برخی وسایل را برداشت و بدون اینکه خرید کند از صحنه خارج میشود)

غلام (با ناراحتی) : برو کوکا تو اصن مشتری نیستی ، برو عامو بزار کارمونو بکنیم . برو کوکا بزار هوا بیاد ، اتمسfer مو

خراب کردی ، خسیس گدا ، هی اوس کریم دمت گرم ، مرام تو بابا ، یعنی منه غلام سه سوت با اون همه دک و پوز ادعا باید وضعیتم ایطور باشه ، مگه من چه گناهی کردم که هرجا میرم میگن سابقه داری کار نیست ، آخه تو کدوم

کتاب نوشته هرکی بخاطر یه تصادف زپرتی رفت زندان دیگه باید تو جامعه طرد بشه و بهش کار ندن ، چرا آخه من

(تلفن غلام زنگ میخورد که بعد متوجه میشویم که مادرش پشت خط است)

غلام : بلو الله ، ها کیه ، سلام ننه تویی ، خوبی چی فحش میدی ، نه بابا چه حالی چه کاری ، ها بوبا اعصابم

خورده ، نه ننه چیزی نشده ، دعوا نکردم با مشتری ، فقط وقتی یه مشتری میاد ولی ازم خرید نمیکنه ها ای تشعشعات منفی اطراف بهم منتقل پیدا میکنه و منم مزغم مثبت منفی میزنم و ملابونیست بدنم بهم میریزه ، خونه خیر باشه این موقع ، چیزی بیسی ، کی ، کجا ، پ بری چی ، ووووو خو حالا میگی چکار کنم ، نهه ، او نه هم فهمیدن ؟ پ ننه مو پا بساطم از صبح تا حالا حروم از تیغ هااا حروم از هزار تومن پول ، باشه خو حالا ، بازم ای گلبوله های سفید خونت زدن بالاها ، اینقدر حرص نخور این همه پول خرج پوتاسکت کردی ، اینفورمیشن صورت خط برمیداره ها آروم باش ، خیلی خب بساط رو جمع میکنم و میرم .

(پرده بسته شده و دلکهها بهمراه موزیک وارد شده و پس از بازی خارج میشوند)

(پرده باز شده و سالم با مردی که پشتیش به تماشاچی هاس مشغول صحبت است)

سالم : اصلا شما به هزینه هاش کار نداشته باش ، من درسشو خوندم ، میدونم چکار میکنم ، شما بیا فقط همین یه بار رو به من اطمینان کن ، من خوب میدونم قدرت کرمام چقدر بالاست ، تو دانشگاه از هر کی میپرسی بہت میگه سالم چقدر کرم داره ، این کرمها عالین کارشون رو خوب بلدن ، خروجی محصولت چندبرابر میشه (هر چه میگوید صاحب زمین زیربار نمیرود و از صحنه خارج میشود) ای بابا عامو من خو هرچی میگم توباز حرف خودت رو میزنی ، برو بابا نخواستیم ، تو خوبی فقط ، اصلا تقصیر مونه که میخوام رو زمینت کرم بربیزم (چپ چپ مرد را تاخروج همراهی میکند) واقعا عجیبا این مردم ها ، اصلا حرف تو مخچشون نمیره ، هرچی میگم عامو کرمها من خیلی کرمن ، من خوب بلدم کرم بربیزم ، کودات بهتر میشن باز میگه نه ، اصلا به درک اصغر الغاصفين ، وولا با ای زمیناشون ، هر کی ندونه فکر میکنه انگار زمینش تو دووبی ، گدا خسیس ، ای خاک بر سرت سالم ، این همه سال درس خوندی ، همیشه شاگرد زرنگ کلاس بودی ، دیپلم گرفتی دانشگاه اونجاهم با معدل خوب فارغ التحصیل شدی ، هیچی به هیچی ، بعدشم که دوسال از بهترین سالهای عمرت رو فقط بشین پاشو میرفتی و شدیم راننده سینی ، واسه کی آخه ، یعنی چی ، من سر نمیارم ، من که هر کدم از همکلاسی هام رو میبینم بیکارن ، پس اینایی که جای مهندس های تحصیلکرده سر کار هستن کیان ؟؟ احتمالا خونشون رنگین تره ، اون هم از این اوضاع استخدامی مملکت ، خیرست مثل سگ میشینی درس میخونی واسه آزمون ، یک بار میگن قبول شدی یکبار میگن رد شدی ، هرجا میری میگن سابقه کار ، یکی نیست بهشون بگه بابا وقتی منو استخدام نمیکنن چطوری سابقه بیارم ، مگه اینکه تو شکم مادرم کار میکردم که سابقه میشد برام هی خدا ، امون از بیکاری اموون (تلفنش زنگ میخورد و بعد متوجه میشویم که مادرش پشت خط است)

سالم : علو علوو علوووو ، اتفضل ، ها یوما اشلونک ، اشلون کیفک ، اشلون سهتک ، اشلون احوالک ، قوربونت نه یوما خبری نشد ، اصلا اطمینان نمیکن به دانشجوها ، چی ، کی ، کجا ، ووولا ، درووووغ نگوو ، خب ، ای بابا ای وای ای وای واویلا ، باشه خیلی خب ، اوناهم خبر دارن ؟ همین الان میرم خیلی خب ، باشه خب حالا ، گریه نکن ، زودی میرم فی امان الله

(پرده بسته شده و دلکهها بهمراه موزیک وارد شده و پس از بازی خارج میشوند)

(موزیک، پرده باز شده و حشمت با لباسی بختیاری و فلوتی در دست در حال آواز است)

(تلفنیش زنگ میخورد و بعد متوجه میشویم که مادرش پشت خط است)

حشمت : علو بله ، کیه ، کی تو ، ها ، کی ، دا تويی ، سی چه صدات ای چنیه ، چه ووبیده ، سی چه ایگروی ، چی ، کی ، کجا ، هی بوم هی گاومون زایید من ای بی پولی ، خوایخوی ایسو چه کنی ، کی بره ، مو ، پ بزگل چه کنم ، دا پ ای آل برده نیتره مفشم بالا بکشه چطور بزگل وش بدم ، پ کی به اونا گفت ؟ خب باشه ، سی چه دشنوم ای دی ، حالا ابرم باشه خدادغظ . صد رحمت به ای کدخدادا ، دام خو بدتره

(برده سسته شده و دلچکها به مرأة موزیک وارد شده و بس از بازی خارج میشوند)

(پرده باز شده و فضای بیمارستان میباشد چهار صندلی در آنجا قرار دارد که بروی یکی از آنها فردی نشسته و روزنامه میخواند و در کنارش غلام با لباس سیاه نشسته است و در گوشه ای دیگر پرستار پشت میز نشسته است) غلام : هی بوبا ، آخ یادت بخیر ، قربون اون استیل نافرمت بشم ، چه زودتنهامون گذاشتی ، تو این شرکت نفت لعنتی از هر ۵ نفر ۸ نفر بیماری قلبی داره ، هی اوس کریم ، دمت گرم ، این رسمشه ، تو این شرایط ، این همه بوبا ، باید بوبای مو نفله میشد (گریه ش شدیدتر شده و یهوقطع شده و کمی جدی) یارانه ، یارانه هامونو قطع نکن ؟؟

مرد (بدون دیدن غلام از پشت روزنامه) : ببخشید آقا میشه یکم آهسته تر با اوستاتون حرف بزنید ، بنده در حال مطالعه هستم .

غلام: چی، کے بود، نفهمیدم، کے وزوز کرد.

مرد: بندۀ هستم دوست عزیز، گفتم اگر امکانش هست آهسته تر، حیون در حال مطالعه هستم.

غلام (با عصانست می‌ود سی‌ش، از بالای وزنامه به مرد زندگ می‌کند): صدا هست تصویر نیست، با مو بودی

کوکا، چیزی گفتی؟ مشکلی داشتی

مرد : ممن غلط کنم ، اصلا هر جوری میخواین حرف بزنین .

غلام: (با فریاد مرد را بلند کرده) بوبام مرده، میفهمی، مرده، سکته کرده (مرد با هردیالوگ خم میشود)

مرد : (صندلی را زیر پایش میگذارد تا هم قد غلام شود و با فریاد جواب میدهد) بابای تو مرد من بفهمم ، ببابای تو

سکته کرده ، روی من داد میزني ؟؟؟

(غلام مرد را از کمر بغل کرده و میخواهد زمین بزنش و میچرخد که پرستار می آید)

پرستار (موبایل بدبست): آقای محترم اینجا بیمارستانه، چاله میدون نیست که عربده میکشین

(پرستار به موبایل اعتیاد داشته و همیشه در دستش هست و مابین گفتگوهای پیام هم میدهد)

غلام: اولا که محترم خودتونین، دویوما بندہ غلام

پرستار: خیلی ممنون، لازم نکرده، بندۀ غلام نمیخواه شما هم لطف کنین سکوت رو رعایت کنین آقای عزیز

غلام: عزیز کیہ دیگہ، ای بابا خانم پرستار، گفتمن بنده غلام

پرستار: آقای محترم چندبار بگم، من غلام نمیخوام، در ضمن بندۀ متأهلم، لطفا ساكت

غلام (ناراحت): خب اينو از اول ميگفتی ، در ضمن بنده اسمم غلامه ، دوما اينو به اين آقای کمي تا قسمتی فهميده

بگین که نمیدونه من به دلیل تعلمات روحی اعصاب ندارم ، یکی نیست بگه بابا تو این بیمارستان روزی صدنفر

عمودی میان و افقی میرن بعد این داش ما نشسته مطالعه میکنه

پرستار: خیلی خب ، با هر دو تونم ، برید بشینید ، بشینید تا آقای دکتر تشریف بیارن گواهی فوت رو بدن

(هرسه سر جایشان مینشینند و پرستار در حال چت کردن با گوشی می باشد)

مرد (میخواهد سر صحبت را باز کند): میتونم بیرس مشكل پدرتون چیه؟

غلام: یے ادب، پدر خودت مشکل دارہ بیشعور، توہین میکنی احمق، یے احترامی میکنی مرتبکہ؟

غلام: خب اینو از آخر میگفتی، فدات شم، اینطور که درست نیست دوست عزیز، بیادر من، عارضم به خدمت که

ید، بنده (بستار، د، حا، دیدن، عکسی، در، گوشی، است)

یه ستارا: خیلی خوشگله (غلام و مرد هر دو تعجب میکنن ولی ادامه میدهند)

غلام : بسم الله ، داشتم میگفتیم ، بدر بندھ

بیستار: خلی، خوشتیب و خوش، استله

غلام: (سری) تکان میدهد به حالت تاسف (استغفار اللہ ، عرض ، میکردم کہ یہدر یندہ)

پرستار: نازنینیه واسه خودش (غلام عصیانی) به سمت پرستار می‌ود

غلام: لعنت يه شيطون، يعني يدر من با شماهم ؟؟؟

یہ ستار : بلہ؟

غلام: (با تعجب) بله ؟؟؟

پرستار: (به حالت پرسشی) بلهه ؟

غلام : نترس بابا ، راستشو بگو ، من با پدرم پایه ام راحت باش (طعنه آمیز چشمک میزند)

پرستار: یعنی چی آقای محترم ، متوجه نمیشم ، چی دارین میگین شما ؟

غلام (با ادا) : هموون ، استیلش ، محکم و استوار ، نازنین مریم ، خوشگل موشگلا ، ترگل ورگل

پرستار: یعنی چی ، چطور به خودتون اجازه میدین راجب دوست من اینطور حرف بزنین

غلام: ۱۱۱ چه پیشرفتی ، دنیا اورانیوم غنی میکنه پدر ما رابطه قوی میکنه ، پس جدیدا اول تریپ دوستی برミداره ،

فکر کردم صیغه کردین

پرستار: صیغه چی آقای عزیز ، مراقب حرف زدنتون باشین ، به دوست منم توهین نکنین

غلام: چه خبره حالا هی دوست دوست میکنین ، خوبه حالاقبل دوستیتون پدر من بوده

پرستار : من چه کار پدر شما دارم ، من دارم عکس دوستم مریم رو توی تانگو میبینم

غلام : اووووفی خداروشکر ، پ زووودتر بگوو ، خیالم راحت شد ، گفتم بابای من با هر کسی

پرستار: با هرکسی چی ؟

غلام : هیچی ، چیز خاصی نیست ، البته بنظر من موقعتش خوب نیست ، باید حتما دائم باشه ، حالا این چانگو مانگو

چی هست ؟

پرستار : اولا تانگو ، دوما چیز خاصی نیست ، یه برنامه س تو مایه های واتس اپ

غلام : واژ تاپ چیه ؟

پرستار: واتس آپ ، واتس آپ از وقتیه که وی چت رو فیلتر کردن

غلام : اونوقت بی چت چیه ؟

پرستار: وی چت هم زمانی خوبه که میخوام دوستامو سرچ کنم و بی تالک جواب نده

غلام: ولمون کن کوکا ، مغمون رو سوراخ کردی ، حاضرم تو شلنگ شنا کنم ولی نرم دنبال این مذخرفات ، بی چت

و واتس گو و تان اپ ، (در همین حین سالم وارد میشود)

غلام (با گریه) : سالم کوکا

سالم (با گریه) : سلام غلام ، خوبی ، خوشی ، سرحالی (ومفسر را با لباس غلام پاک میکند) تو کی رسیدی

غلام : همین یه ساعت پیش ، وقتی ننه گفت بوبا فوت کرده ، اصلا از درون نابود شدم ، کائنات رو سرم فرو ریخت ،

همه کارامو کنسل کردم و خودمو زود رسوندم بیمارستان .

سالم : منم همینطور ، خیلی افسرده شدم ، باور کن ، وقتی یوما زنگ زد و گفت پدر مرده ، از نهایت اعماقم سوختم

، حالا نفهمیدی چطور مرده و کی مرده ؟

غلام : نه کوکا ، او مدم اینجا ، این خانم پرستار گفتن دکتر چند دقیقه میاد توضیح میده که چی شده .

(در همین لحظه حشمت با لباس مشکی و با گریه و ناله وارد میشود و ابتدا غلام اورا بغل میکند)

خشمت : غلاااااام (کلاهش هنگام بغل کردن می افتد) کلاااااام (کلاهش را سرش میکند و سالم را بغل میکند)

سالم (هنگام بغل کردن کمربندش باز شده و می افتد) خرااااب ، (میخواهد برود داخل که غلام جلویش را میگیرد) بوووووووووووووو

سالم : رننننننج ، طاعوووووون

حشمت : بoooooo|||||

غلام : کووووووفت ، زقیبوروود ، پ چته کوکا ، مگه تو بیابونی ، بزهاتو که صدا نمیکنی بوبارو قشنگ صدا کن
پرستار : آقایون ، لطفاً آرومتر ، اینجا بیمارستان ، باید به حقوق دیگران هم احترام گذاشت

مرد: خانم پرستار درست میگن، احترام به ارباب رجوع جزو وظایف اصلی اینجاست که بخوبی رعایت میشه

سالم (با گریه) : بله ، ~~جشم~~ ، حتما حتما

حشمت (با گریه) : بله، ~~چشم~~، حتماً حتماً

هر سه گریه میکنند، حشمت چشمش میخورد به پرستار و او را زیرچشمی نگاه میکند و صندلیش را کم کم به پرستار نزدیک میکند ولی پرستار سرش در گوشی هست و حشمت هم سرش را نزدیک میکند

حشمت: واقعا سخته

پرستار : شما هم برادرشون هستین ؟

حشمت : بله متاسفانه ، بله

پی سtar : واقعا سخته ، در ک میکنم ، تسلیت میگم فوت پدر تون رو

حشمت : خیلی ممنونم ، ایشالله روزی خودتون

حشمت (هل شده) : هاااان ، حیزه ، یعنی خدا حفظ کنه پدرتون رو (بحث رو عوض میکند) شما هم تانگوییه ؟

ستا : له

حشمت : || حه حالب ، منم دارم ، ادم کن اد کن

بستا: ۱۱۱ حه خوب، شما هم هستن؟

حشمت : بله ، منم تشریف دارم ، البته بیشتر اینستاگرام و کیک و زنیبور استفاده میکنم
بر سtar : ۱۱۱ میشه و اسه منم اینستاگرام و بلوتوث کنیز ؟

برستار: ۱۱۱ میشه واسه منم اینستاگام رو بلوتوث کنیں؟

حشمت: بله بله حتما، الآن (حند ثانیه مکث) ندارم

ب ستا، وای، حه بد

حشمت: ولی مساجد

دستاونهای حه خود

سالج (دا تشن) : حشمتی ۹ ده

سمت روزنامه میرود و اون قسمت را میبرد و سرش را داخل میکند و از مرد عذرخواهی میکند) حشمت: ببینید ، نه که اینجا هوا گرمه ، گفتم که واستون هواکش درست کنم مرد (با عصبانیت تیکه روزنامه را از حشمت گرفته و پرت میکند روی زمین و میرود) غلام : چیه کوکا ، چی شد ، خشکت زد (سالم هم که متوجه شده خم میشود و بصورتی کمدمی به سمت روزنامه میرود و با حشمت رخ به رخ میشوند و هر چند ثانیه به خبرنگاه میکنند و سپس به یکدیگر) غلام : پ چتونه کوکا ، مگه مار زدون ؟؟ غلام : کوکا ، فکر کنم خبر فوت بابا باعث شده یک شوک احساسی به روحتون وارد شده . حشمت (یک لحظه به پشتیش نگاه میکند) : ولی مواحساس ایکنم ای شوکی که میگی به جسمم وارد شده . (غلام روزنامه را برداشته و وسط آن دو مینشیند) سالم : غلام من الان نمیتونم تمرکز کنم ، این خبر رو با صدایی رسا برام بخون . غلام : کی مووو؟ کوکا میدونی چیه ، او آقائه بود که داشت روزنامه میخوند ، چشماش ضعیف بود بنده خدا ، عینکمو دادم بهش که اذیت نشه سالم : تو که اصلا عینکی نیستی (سرش را به حالت تاسف تکان می دهد) ، حشمت تو بخون حشمت : مو الان متشنج شدم فقط در حد تیتر هستم الان ، میگم یه کاری کن ، مو که تیترشو خوندم کافی بود واسم ، تا خودت تمرکز کنی ، مو برم عینکای غلامو بیارم (حشمت بلند شده که بروم ولی سالم از پشت یقه ش را میگیرد و اورا مینشاند) سالم : لازم نکرده ، خودم میخونم ، طبق لایحه ی دو فوریتی نمایندگان مجلس که امروز به تایید شورای نگهبان نیز رسید ، قانونی تصویب شد که طبق این قانون در صورت فوت یا بازنشستگی کارمندان رسمی شرکت نفت ، یکی از فرزندان فرد فوت شده میتواند بجای وی استخدام شود ، طبق سخنان سخنگوی کمیسیون (صدایش آهسته شده وهمانطور که لب خوانی میکند در موزیک فید میشود) حشمت : خو غلام ، اگه گفتی ای خبر منظورش چه بود ؟ غلام: یعنی کوکا حالا که بوبا مرده ، یکی از بچه هاش میتونه بجاش بره استخدام بشه و بره سرکار سالم : خیلی خوبه ، پس اینجوری یا تو یا حشمت میتوینین بین واسه استخدام غلام : این چه حرفیه ، تو درس خوندی ، این کار واسه تو داداش غلام : من نیازی ندارم فعلا حشمت : امکان نداره ، من که فعلا جایی در گیرم ، با اینکه این شغل حق منه ولی این کار برازنده خودتونه غلام : اگه به حقه که این کار حق منه ، ولی مشکلی نیست ، واسه شما سالم : البته هردوتون میدونین من کلی درس خوندم و شرایط مناسبتری دارم غلام : نه دیگه ، نشد ، دیگه پروو نشین ، اصلا حالا که اینجوره این کار حق منه و خودمم میرم سرکار

سالم : اونوقت چرا واسه تو ؟

حشمت : زیادیت نکنه داداش ، تنها تنها

غلام : از اونجایی که من از زن اول بوبام کار حق منه ، فردا میرم واسه کارای استخدام که شرکت خسارت نبینه

حشمت: اگه ایطوریه که تو میگی ، من که از زن سوم بوبام ، لایق تر شما هستم

سالم : اونوقت چطور تحلیل کردی این موضوع رو که به این نتیجه رسیدی؟

حشمت : هااا ، الان میگم ، طبق تحقیقاتی که روانشناسان انجام دادن ، معلوم شده در صورتی که یک مرد دو زن

بگیرد و آنها را طلاق بدهد و اگر برای بار سوم زن بگیرد و از او فرزندپسری داشته باشد آن مرد فرزندزن سومش را

از همه بیشتر قبول دارد، چونکه اگر از قبلیا راضی بود هیچ وقت طلاق نمیگرفت و از این سو این شغل حق بنده س

سالم (با عصبانیت) : بخود کردی ، خودت و اون آقای متحقیق ، اینجا اگر کسی حق داشته باشه اون نفر من ، بگو

چرا ، چونکه فقط این منم که مدرک دارم و تحصیل کردم و باید استخدام میشم .

غلام : حالا اینقدر من من نکن کوکا ، تو خونیم منم نیستی ، برین کنار اتمسفرم آلوده کردین ، همین که گفتم

این شغل مال بنده س ... (هر سه به بحث و جنجال می پردازند که پرستار می آید واسه میانجیگری)

(پرده بسته شده و دلکهها بهمراه موزیک وارد شده و پس از بازی خارج میشوند)

(نور ، منشی پشت میزمدیر و درحال حرف زدن با تلفن و هرسه در اتاق نشستند)

منشی : آره عزیزم ، دیدی چطور بخورد کرد ، ولی خدایی مش قشنگی داشت ، کاش ازش میپرسیدم آرایشگرش کی

بود ، آره بابا ، ابروهاشم رنگ کرده بود با اون لنژش ، خودش گفت ؟ اوهووم ، خب ، نه بابا دروغ گفته

سالم (کلافه نزدیک منشی میشود) : ببخشید خانم ...

(هربار که سالم حرف میزند منشی با دست اشاره میکند که صبر کنیں و اینکار رو چندبار تکرار میکند) میخواستم

بگم که ... (منشی در حال صحبت و سالم عصبی برミگردد)

غلام : خانم محترم (دوباره همون اتفاق قبلی تکرار میشود و غلام هم برミگردد)

حشمت : برین بابا شما بلد نیستین (با حالت مخ زنی) به به چه آرایش خوشگلی ، چه رژ قشنگی ، چه لباس

زیبایی (در این حین منشی با حالتی ذوق زده گوشی را قطع میکند)

منشی : باشه باشه عزیزم رییس اومد ، من باهات تماس میگیرم ، آره آره ، باشه ، خدافظ ، بفرمایید خیلی خیلی

خوش اومدین ، امری داشتین ؟ (سالم و غلام از تعجب دهانشان باز میماند)

حشمت : بله بله ، داشتم میگفتم که ماشاله چه پرو بالی دارین شما ، چقدر خانوووم و با شخصیت (منشی ذوق زده

صورتش رو نزدیک میکند)

منشی (با صدایی نازک و کشدار) : واقعا ؟؟؟

حشمت (با همان حالت) : واقعا

منشی (با صدایی نازک و کشدار) : راست میگی ؟؟؟

حشمت : کاسه تو بیار ماست بگیر ، میگما یه سوال ؟ نسبتون چیه باهаш ؟

منشی : من نسبتی با کسی ندارم ، منظورتون کیه ؟

حشمت : مدیر دیگه ، مدیر اداره

منشی: من نسبتی ندارم با ایشون، فقط منشی شون هستم، چطور مگه؟

حشمت : مگه میشه ؟

منشی : چی مگه مپشه ؟

حشمت : همین که اصلاً نسبتی باهاش نداری

منشی: بله که میشه، چرانشه

حشمت: اگه با مدیر نسبت نداری، پس چطوری استخدام شدی؟

منشی : بنده از طریق آزمون و مصاحبه ، اگه هم منظورتون سفارشی ، اصلا هم کسی سفارش نکرده

حشمت : حالا زیاد مهم نیست ، مهم اینه که فعلا با چیزش مشغولی ؟

منشی (با عصبانیت) : بله ؟؟

حشمت: تلفنش، اینو میگم، همه شن مشغولین (بحث رو عوض میکند) ولی در عوض خیلی یا کمالات هستین

منشی، (تلفن زنگ میخود که آنرا سریع بـ[مسند] میدارد و قطع میکند): ممنونم ، شما ازدواج کردید؟

حشمت (صوتی، راندیک میکند) : نه، ولی دوس دارم مزدوچ بشم مثل یک زوج مرتب

(صور تشارن، تا جای ممکن نزدیک شده که بیهو، بیس، وارد-مشتود و منشی، از حا میسد)

منشی : بله بله بف ماید تشن بف آوردن ، سلام دایم حازن خوشی ، زندانی خوبه ، بحه ها خوبن

مدد: سلام (شخصه وسایه است خلی خشک و سمه مسدود و بست منش مینشند)

سلام حناب، سس

مدرس : کا، تابلمنو سا، امضابنیم که باید برم حامی، کا، دارم

منشـه : بله بله ، حتما (با نگاه به حشمت و علامت دادن ، خارج میشود)

حشمت (با تعجب و عصبه) : ای تف به، وی هر ح آدم د و غگو

(ه) سه کا، کا، میکنی کے کے او، حرف بند و همدیگ و نشکون، میگبند)

من باید حفظ بنم، مگه من لالم، بو کنا، اهمهمه، امکان نداه، نمیشه، ولیه کن.

مدد : حه خه آقا، حه اینقد، سه و صدا تولید میکنند (وسایا، منش، امیحنند)

غلام: عرضه به حضور ته واسه کار، امدادیه اینجا (نهایت حسب با جایجا مسکنده)

مدد (کام اتیشن) / ام تب میکند): د. خدمته، بف مایسید (نما، حسب اد منگ داند س حايش)

یادداشت حفظ حکم و حکم دادگاهی و مکنندگان آنها

میکردن که شما تشفیف آوردن: (۶) شاهد سکوت میگذرد و خواسته نموده است (۷) منشیان

ساله : (با عصانیت) دست حفیظ الله، اینجا اداره س

حشمت : مگه مو گفتم طویله س، دونم اداره س، بعدشم مگه داخل اداره مدیر با منشیش
غلام : (پشت سر هم سرفه میکند که حشمت حرفش را ادامه ندهد)

مدیر: اولا که مهنتس نه و مهندس ، دوما کارتون رو بگید بنده وقت زیادی ندارم
غلام : بله جناب مهنتس ، راستیش کار ما
مدیر : مهنددددددد

حشمت : (با تمسخرادایش را در می آورد) مهنددددددد
مدیر : بله

حشمت : (خیل جدی و محکم و سریع) درو بواندس
مدیر(عصبی و کلافه) : خیلی خب ، بفرمایین ، امرتون
غلام : بله بله جناب مهنتس ، والا

مدیر (کلافه و عصبی) : مهندس جانم ، مهندس
سالم : بله همون که خودت میگی ، مهندس ما او مدیم برای ... (تلفن مدیر زنگ میخورد مدیر جواب نمیدهد) عرض
کردم که ما او مدیم برای ... (دوباره تلفن زنگ میخورد) عرض کردم او مدیم برای ... (دوباره تلفن زنگ میخورد)
زهرمار بزنه این خطوط ارتباطی

حشمت : اصلا خودم میگم ، کوکا ، یعنی جناب مهنتس
مدیر: مهندس آقا

غلام : همون مهنتس
مدیر: م ن د س ، تکرار کن آقا ، م ن د س

حشمت: (حوصله اش سر میرود و کلافه) بابا آقا مدیر ، ما او مدیم سی استخدام .

مدیر : چی ، استخدام چی ، استخدام چه موقع ، حالتون خوبه ؟ فکر کنم دیشب شام زیاد خوردین آره ؟

حشمت : جاتون خالی ، او تماته با پیاز ، بو کن بو کن (دهانش را جلو میبرد و هه میکند)
مدیر(عصبی ، بینیش را میگیرد) : گفتم که دوستان عزیز ، استخدامی در کار نیست

غلام : نه کوکا ، ما بوبامون فوت کرده (همگی گریه میکنند)

مدیر : خب خدا رحمتش کنه ولی این چه ربطی به استخدام داره ؟

حشمت (با گریه) : سالم بهش بگو

سالم (با گریه) : غلام تو بگو

غلام : نمیتونم ، خودت بگو

سالم (جدی ، گریه اش را قطع میکند): آقای مهنتس پدر ما کارمندرسمی شرکت نفت بود

مدیر : ا چه جالب ، پدر منم کارمند رسمی شرکت نفت بود

حشمت : ایول ، پ معلوم شد سرچشمه خانوادگی بوده

سالم : جناب مدیر پدر ما فوت شده

مدیر : خدا رحمتشون کنه ، ولی گفتم که ، آقای محترم متسافم استخدامی نداریم
(هر سه همزمان خیلی جدی با مدیر حرف میزند و اورا کلافه میکنند)

مدیر (با عصبانیت) : یکی یکی حرف بزنی بیبین

سالم : آقای مهنتس طبق لایحه دوفوریتی مصوبه دولت در تاریخ هزار و سیصد و اند ، پس از مرگ کارکنان رسمی شرکت نفت یکی از فرزندان مرحوم میتواند بجای اون استخدام و مشغول بکار شود

مدیر : خیلی خب حالا، پدرتون کی بوده ، اسمش چی بوده ؟

سالم : فاضل فاخر طاهر شاکر نادریان پور

مدیر : جانم ؟ لطفا یه بار دیگه

غلام : کوکا فاضل فاخر طاهر شاکر نادریان پور

(مدیر با حالتی که متوجه نشده با دست اشاره میکند که تکرار کنیں)

حشمت : فاضل فاخر طاهر شاکر نادریان پور

مدیر : آهان ، حالا فهمیدم، آقای ظاهر حاضر باقریان پور، خب اینو از همون اول میگفتین

غلام : راست میگه کوکا خواز همون اول آخر شو میگفتی

حشمت: نه الاغ از آخر اول شو میگفتی

مدیر : خیلی خب ، لازم نکرده ادبیاتتون رو به رخ من بکشید، قانون گفته یک نفر و طبق قانون عمل میشه ، فقط یک نفر شما مشمول این قانونه ، کدومتون هستیم

حشمت : بله ۱۰۰٪، همه‌ی ما میدونیم که کارها قانونی انجام میشه، آقای مدیر ، هر سه ما یکی از فرزندان بو

هستیم

مدیر : مثل اینکه متوجه نیستین ، گفتم فقط یک نفر

سالم : بله بله جناب مدیر، درسته ، شما عرض کردید ، من در خدمتم

غلام : چی چی و بله بله من در خدمتم ، نمیدونم چرا این روزا ملت فقط یاد گرفتن من من کنن ، آقای مدیر کوکا من در خدمتم

حشمت : اینا راس میگن جناب مدیر ، هردو تو خدمتن ، من آماده م واسه استخدام

مدیر : ای وای گیر عجب آدمای احمقی افتادم

سالم: خودت گیر عجب آدمای احمقی افتادی

مدیر: اصلا ما نیازی به کسی نداریم در ضمن ، تا اونجایی که بنده میدونم پدر شما قبل از فوتش بازنشسته شده بود

غلام : کی اینو گفته کوکا ؟

مدیر : منن

غلام : بیا همینو کم داشتیم ، این مریضی به همه سرایت کرده ، دیگه حتی مدیر یه اداره و مسئول استخدام هم من

من میکنن ، آقای مدیر خواهش میکنم ، شما دیگه چرا ، از شما بعيده برادر من ؟

حشمت : میگم مهنتس تکرار کنین ، گفتین کی گفته ؟

مدیر : مننن

سالم : غلط کرد من ، بیخود کرد من

مدیر : ای واخدا دیوانه شدم

حشمت : (باتمسخر) شما از قبل دیوونه بودی ، بی زحمت ننداز گردن ما که گردنمون بومیگیره (به خودش آمده

و جدی) فقط یه چیزی، گفتی که پدر ما قبل فوتش باکی نشسته

مدیر : عزیز من پدر شما با کسی ننشسته ، بازنشسته شده

غلام : میگم حشمت ، بوباجدیدا زن نگرفته بود ؟

حشمت : خدا نکنه زن گرفته باشه ، اگه اینطور باشه اونوقت طبق او تحقیقات بود که گفتم ، اونطوراگه زن جدیدش

فرزندی داشته باشه ، اون فرزند لایق استخدام میشه

سالم : احمق ، بازنشسته ، تکرار کن ، بازنشسته ، یعنی دوباره نشسته

حشمت : کجا نشسته

غلام : آهان از اول آخرشو میگفتی جایی ننشسته ، مدت خدمتش توشرکت تموم شد

سالم : مهندس ، بنده سوال کردم و تحقیق کردم ، این قانون شامل بازنشسته ها هم میشه

مدیر : ای خدا ، کلافه م کردین ، بابا استخدام به این سادگی نیست که مراحل و قوانینی داره

حشمت : اگه ممکنه واسه ما از بعد مرحله نسبت فامیلی رو بگین ، چون ما اینجا فامیلی نداریم

مدیر : فعلا بشینین تا من یه آزمونی بگیرم ببینم کدومتون بد رد میخوره ، ببینم آقا شما اسمت چی بود ؟

غلام : کوکات غلام فاخر طاهرشاکر نادریان پور

مدیر : شما ؟

سالم : سالم فاخر طاهرشاکر نادریان پور

حشمت : البته جدیدا خراب شده ، هی کرم میریزه (سالم نگاهی خشمگین میکند)

مدیر : شما ؟

حشمت : حشمت فاخر طاهرشاکر نادریان پور

مدیر : این فامیلی همه ش مال خودتونه

غلام : پ ن پ کوکا ، نصفش مال دختر همسایه مونه

مدیر : خب جناب غلام فاخر طاهرشاکر نادریان پور ، شما سابقه داری ؟

غلام(با خودش) : خاک تو سرم کنن ، حفاظت اطلاعات به اداراتم آمار میده ؟ چقدر قویه ، کی فهمیدن که مو

سابقه دارم ، (روبه مدیر) والا سابقه که دارم ، ولی نه خیلی

مدیر : مدرکت چیه ؟

غلام: کوکا مدرک ندارم، بدون مدرک ثابت میکنم
مدیر: چی رو ثابت میکنی؟

غلام: اینکه تو کروکی ۵۰ به ۵۰ بود و فقط چون افسره آشنای طرف بود من مقصراً شدم و چون پول دیه رو نداشتی رفتم داخل، ولی به جز سابقه، تخصص دارم

مدیر: خیلی خب تخصصت چی هست؟

غلام : کارهای فنی انجام میدم ، جای شما خالی پنج سال تو ژاپن بودم اونجا تو کارهای فنی حرفه ای شدم یعنی الان واسه خودم کمپلت یه آموزشگاه فنی حرفه ایم

• مدیر: مثلا چه کاری؟

حشمت: آفرین گئووو، آفرین

غلام : نوکرم چاکرم کوکا مو متعلق به شرکت نفتم

مدیر : (با عصبانیت در صندوقچه میبندد) خجالت بکش آقای عزیز ، اینم شد تخصص ، واقعا که ، نفر بعدی آقای سالم فاخر طاهر شاکر نادیریان پور شما مدرکت چیه ؟ تخصصت چیه ؟

سالم : بله بله ، بندہ فوق لیسانس کشاورزی

غلام : دروغ میگه کوکا این فوقش لیسانسه

مدیر : تو چه شاخه ای ؟

حشمت: در شاخه کرم ریزی

مدیر : بله ؟

سالم : کرم ریزی

مدیر: آقای محترم اینجا اداره س، این چه برخورديه دوست عزيز، ادب رو رعایت کنیں

سالم : بی ادبی کجا بود ، بابا ما کرم ها رو بصورت شیمیایی پرورش میدیم که اونها تو زمینهای کشاورزی طی پوروشه چندماهه تولید کود میکنن که این کود باعث میشه محصولات چند برابر بشن

حشمت : آفرین آفرین سالم کرمو

غلام : احسنت کو کا احسن

سالم : خواهش میشه خواهش میشه ، نوکر تونم

مدیر: خب اینو از اول بگو، خب جناب حشمت فاخر طاهر شاکر نادریان پور

حشمت (با فریاد به حالت خدمت سربازی): الله (غلام و سالم هم بلند میشوند و احترام نظامی میگذارند)

مدیر : بشینین (هرسه مینشینند و مدیر رو به حشمت) شما پاشو (همه دوباره بلند میشوند) شما بشینین شما پاشو

حشمت : جناب مدیر من فکر میکرم بشین پاشو فقط تو خدمته ، نمیدونستم جزو مراحل استخدامی هم هست
مدیر : آق حشمت ، شما مدرکت چیه ؟

حشمت : آقای مهنتس عرضم به خدمت که بnde فوقش دیپلمیم (لیوان راجابجا میکند)
مدیر : شما تخصصت چیه آقای حشمت (لیوان را سر جایش میگذارد)

سالم (بلند و رو به مدیر) : بز
مدیر(عصبانی) : بله آقا ؟؟؟

غلام : میچرونه ، بز میچرونه

مدیر : خب بگین چوپانه ، این ادا اطفارا چیه دیگه

حشمت : بله بله همین که شما میگین درسته (جای منگنه را عوض میکند)

مدیر : با عصبانیت منگنه را سر جایش میگذارد) خب دوستان ، چرا قبل از اومنتون باهم کنار نیومدین که
کدومتون استخدام بشه ؟

سالم(همچنان وسائل میز را جابجا میکنند): جناب مهندس ، خب شما الان از تحصیلات و تخصص ما با خبر شدین
و همینطور که میبینید بnde مناسب ترین گزینه هستم

غلام: نخیر نخیر ، اینطور که درست نیست ، ببین مهندس اولا این داداش ما تو دانشگاه آزاد درس خونده نه دولتی ،
دوما آمار همه نمره هاشو دارم ، همه ش با پول قبول شده و مدرک گرفته ، شما باید بهتر بدونید که زمونه تغییر
کرده ، الان دوره تجربه س ، کسی که تجربش بالاست وسایقه داره میتونه مفیدتر باشه ، پس من گزینه اصلی و
مناسبی هستم

حشمت (همچنان وسائل میز را جابجا میکنند): جناب مهندس کاملا راست میگه ، ایشون سابقه داره خیلی هم داره
از نوع خوبشم داره ، کیف قاپی و زورگیری و پخش مواد ، چندماه پیش بعد از ۵ سال از زندان آزاد شده ، پس
مطمئنا مناسب این شغل نیست و از اون جایی که این برادران مشکلاتی دارندینه مناسب ترین گزینه ام
مدیر (با تعجب رو به غلام) اما ، اما تو که گفتی

سالم : راست میگه جناب مدیر ، حشمت مناسب استخدام هستن
مدیر : جدا ، چطور به این نتیجه رسیدین ؟

سالم : غلام تو بگو

غلام : درست میگن ، فقط باید قبلش یه کاری کنین
مدیر : چه کاری

سالم : یا باید دور همه ی خانمهایی که در اداره مشغول هستند سیم خاردار بکشین ، یا باید همشون رو زودتر شوهر
بدین ، چون احتمالا در غیراینصورت با مشکلات عدیده ای از جمله بروز مشکلاتی در تنظیم نظام جمعیتی کشور

روبرو میشین

مدیر : بله آقا ؟؟؟

(هر سه خشک میمانند، چهره مدیر از عصبانی به آرامش تبدیل شده و ریلکس کراواتش را درست میکند که ناگهان صدای زنگ تلفن شنیده میشود و بعد از آن منشی وارد میشود)

منشی : ببخشید مهندس ، مدیر کل پشت خط هستن

مدیر (با حالت لکنت و ترس از مدیر کل) : ب ب ب ب بله بهه ، وصل کنین وصل کنین

(تلفن را برداشته و با مدیر کل حرف میزند و هر حرفی که میزند حرکتش را انجام میدهد بشکلی که گویا مدیر کل در جلویش ایستاده و حضوری گفتگو میکنند)

سلام و درود قربان ، عرض ادب ، حال شما ، خوب هستین ، روزتون بخیر ، در خدمتم ، جان دلم ، امر بفرمایین ،
خواهش میکنم ، اختیار دارین ، بندۀ خدمتگزارم ، دستور بدین ، بله بله ، خب ، اوهووم ، درسته ، چشم چشم قربان
اصاعه قربان ، خواهش میکنم ، وظیفه س قربان ، بله ، الان ؟ آهان چشم ، بفرستین

(تلفن را قطع کرده و آن سه نفر مات و ~~مجهوت~~ چاپلوسی مدیر هستند که منشی بار دیگر وارد میشود)

مدیر : آقایووون خواهش میکنم بحث نکین ، ببینید اطلا ... (منشی داخل شده و حرفش را قطع میکند)
منشی : آقای مهندس ، خانم بیاتی از طرف مدیر کل تشریف آوردن

مدیر : بله بله ، حتما ، راهنماییشون کنین

(خانمی شیک پوش با پرونده ای در دست وارد میشود و کنار حشمت می ایستد)

خانم : سلام ، روزتون بخیر، بیاتی هستم ، باهاتون تماس گرفته شد؟

مدیر:بله بله ، حال شما چطوره ، خیلی خیلی خوش اومدين ، جناب مدیر کل خیلی تعریف شمارو دادن و خیلی سفارش کردن ، مدارکتون تکمیله ؟

خانم بیاتی: بله ، تکمیل کردم ، (رو به حشمت) ببخشید آقا میشه این رو بدید خدمت آقا ؟ (خشمت که مات بیاتی شده پرونده را گرفته و بدون کلامی و بدون اینکه صورتش برگردد پرونده را با غلام و سالم دست به دست به مدیر میز سانند)

مدیر : متشرکرم ، خب حالا ببینم مدارکتون رو ، این از کپی شناسنامه ، اینم کارت ملي ، اینم عکس ، اینم سوء پیشینه ، خب اینم از این ، بللهههه ، تکمیل تکمیل ، تبریک میگم خانم ، شما از همین الان به استخدام اداره ما درآومدین

خانم بیاتی : متشرکم ، فقط اتاق بنده کجاست و از کی میتونم کارمو شروع کنم ؟

مدیر: از همین الان خانم ، خانم منشی ، خانم منشی

منشی : بله دایی جان ، وای ببخشید جناب مدیر

مدیر: کلید اتاق آقای فاخر طاهر نادریان پور رو به ایشون تحویل داده و راهنماییشون کنین
منشی: بله، حتما، بفرمایید خانم

خانم بیاتی : ممنونم ، با اجازه ، فعلا (بهمراه منشی خارج میشوند)

غلام : یعنی این ؟؟؟؟

مدیر : (با سر اشاره میکند) بله

سالم : یعنی دیگه ما ، تمام

مدیر : (با سر اشاره میکند) بله

حشمت : خلاص ؟؟؟

مدیر : (با سر اشاره میکند) بله

حشمت : یعنی بريم ؟

مدیر : (با سر اشاره میکند) بله

سالم : مطمئنی ، بريم ؟؟

مدیر : (با سر اشاره میکند) بله

(موزیکی سنگین و غمگین شنیده میشود ، ترجیحا ساز دهنی ، و هر سه بترتیب قد و باحالتی افسرده خارج میشوند)

(مدیر با موبایلش شماره ای میگیرد و پاهایش را روز میز و روی هم میگزارد و با خنده حرف میزند)

مدیر : علو ، سلام عزیزم ، چطوری ، خوبی ، میگم دیروز (کم کم صدایش در موزیک فید میشود و صحنه تاریک میشود)

(پرده بسته شده و دلکهها بهمراه موزیک وارد شده و پس از بازی خارج میشوند)

(پرده باز شده و موزیکی زیصدا شنیده میشود ، ما باز صحنه ابتدایی رو میبینیم که هر سه در اتاق خواب هستند و در ابتدا هرسه کنار هم در یک خط نشستن و زانوهایشان را با حالتی غمگین جمع کرده و در بغل گرفتن و بدون اینکه دیالوگی بگویند میخوابند)

غلام : (حشمت را صدا میزنند) حشمت ؟؟؟

حشمت : بله

غلام : سالم ؟؟؟

سالم : بله

غلام : بیدارین ؟؟؟

حشمت و سالم : نهههههههه

غلام : خوابین ؟

حشمت و سالم : نهههههههه

غلام : خواب و بیدارین ؟؟؟

حشمت و سالم : نهههههههه

غلام : پس در چه حالین ؟؟؟

حشمت و سالم : نہجہ

غلام: امروز تو دفتر مہنتس خیلی ضایع شدیم، اونم بخاطر یہ زن نہ ؟؟؟

حشمت و سالم : نہہھھھھھھ

غلام: ولی خودمونیم، خداییش خیلی خوشگل بود، مونه مدیر بودم هواشو داشتم

حشمت و سالم : نہہہہہہ

(صدای موزیک زیر صدا بیشتر شده و صحنه کم کم تاریک میشود)

پایان

هرگونه اجرا و یا استفاده از متن ، منوط به اجازه نویسنده می باشد.

www.hamzehhamiid.persianblog.ir : آدرس وبلاگ

www.hamzehh67@gmail.com جے میل :

تماس: ۰۹۳۹۶۹۵۰۱۴۰